

فهرست

۹	مقدمه
۱۳	رقص در غبار: عشق یعنی رقصیدن روی خرده‌شیشه
۳۱	شهر زیبا: رنالیسم نارس؛ تقابل فیلیا و اروس
۴۱	چهارشنبه‌سوری: بیماری اتوس
۶۵	درباره‌ی الی...: تئاتر قضاوت
۸۳	جدایی نادر از سیمین: خانواده‌ی مقدس
۱۰۵	گذشته: منظر پارالاکس

در آغاز پنجره بود

تصویر آغازین نخستین فیلم سینمایی فرهادی؛ پنجره‌ی بخارگرفته‌ی مینی بوس، دستی که بخار را به قصد شفاف و واضح کردن دید می‌زداید، نمود مجسمه‌ای در میدان شهر از خلال همین پنجره‌ی بخارزدوده، که به تصویر ساکن، ایستا و مجسم صحنه‌ای حماسی از شاهنامه می‌ماند، همراه با صدای زنگ زورخانه و نوای مرشد که گویی قرار است رخصت دهد به تصاویر و فیلم‌های آتی فیلم‌ساز، تصویری ژنتیکی در جهان فیلم‌سازی فرهادی و همزمان نوعی تصویر بلوری^۱ یا به بیان دیگر خودبازتابنده است. از یک سو ژنتیکی است؛ چرا که دی‌ان‌ای تصاویر نمونه‌ای از سینمای فرهادی را در خود دارد: حضور همیشگی نقطه‌ی دیدها یا زاویه‌ی دیدهایی که از پیش با پنجره قاب گرفته شده‌اند، زاویه‌ی دیدهایی که از پیش محصورند در چارچوب و محیطی خاص - که در فیلم‌های فرهادی در حکم فراتعین‌ها عمل می‌کنند - نگاه و نگرش شخصیت‌ها را از پیش تعیین می‌کند، به تعبیر دقیق‌تر همان چارچوب نمادینی که از پیش نگرش و بینش ما را به دام افکنده است؛ و در جهان فرهادی این نگرش و بینش انسانی همواره با نگاه یکی است و این نگاه نیز از طریق یک قاب، غالباً پنجره، الک می‌شود. نوعی موتیف بصری که ردیابی آن در جهان بصری فیلم‌های فرهادی دشوار نیست و هر چشم غیر مسلحی نیز می‌تواند درخشش دایمی آن را در سپهر روایتی فیلم‌های فرهادی ببیند، همچون شهاب‌سنگ‌هایی که درخشش و فروزش چشمگیرشان هنگامی که از جو عبور می‌کند در آسمان شب قابل رؤیت است. درعین حال این قاب‌ها، این چارچوب‌های تعیین‌بخش، این محیط‌های مقدر و محتوم را باید در دل منظومه‌ی دیگری هم خواند، منظومه‌ای که حاکی از نگرش کلی‌تر فیلم‌ساز است؛ نگرشی که بذر آن در فیلم نخست کاشته می‌شود، در دو فیلم بعدی پرورش می‌یابد و متحول می‌شود و در نقاط اوج فیلم‌ساز تحقق می‌یابد؛ نگرشی که از یک سو فیلم‌ساز را به ریشه‌های مدرنیسم ایرانی اش در دهه‌ی ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ پیوند می‌زند، یعنی همان نهیلیسم انکارکننده و ملحدانه‌ای که کوشید ترک‌هایی در وضعیت متصلب و چنگال تاریخی